

چریک دوست داشتنی

به مناسبت برگزاری آیین نکوداشت لطفاله میثمی

مهرداد احمدی‌شیخانی

خبری در این هفته منتشر شد که برای افرادی چون من و همسالان من بسیار بهجت‌اثر بود و هست. قرار است فردا در کانون توحید، مراسم بزرگداشتی برای «لطفاله میثمی» برگزار شود. مردی که در 83 سالگی، همچنان با انرژی‌های اعجاب‌انگیز مشغول کار است. کاری که افرادی حتی با نیمی از سن او، نه حوصله انجامش را دارند و نه انگیزه‌اش را. می‌گویم حوصله‌اش را ندارند، برای اینکه میثمی، هم به تولید مطلب و نوشتن می‌پردازد و هم مجله‌های درخور به نام «چشم‌انداز ایران» و هم انتشاراتی قابل احترام و فعال چون «نشر صمدیه» را هدایت و مدیریت می‌کند و کافی است توجه کنیم، اینکه نوشتن، آن هم در موضوعات سیاسی و اجتماعی، چه کار انرژی‌بری است و از آن سو، اداره يك نشریه در همین حوزه سیاست و اجتماع، در زمانه‌ای که ما هستیم، چه کار دشوار و پرمخاطره و همچون راه رفتن در میدان مین است و از آن سو، هم کتاب بنویسی و هم انتشارات داشته باشی، چقدر دشوار و جانکاه است و آن وقت جناب میثمی عزیز، همه این کارها را در سخت‌ترین دوران اقتصادی و با محدودیت‌های اعمال شده فراوان و با کمترین همکاران، به سامان می‌رساند.

هر دو ماه يك‌بار که پستچی، نشریه «چشم‌انداز ایران» را به در خانه ما می‌آورد، حیرت می‌کنم که باز چگونه این پیرمرد خستگی‌ناپذیر توانسته باری دیگر و يك شماره دیگر از این نشریه را به سامان برساند؟ آن هم وقتی بدانیم در چه تنگنای اقتصادی که بر او بیش از همه صاحبان نشریات و جراید دیگر اعمال می‌شود. همه اینها را بگذارید کنار اینکه جناب میثمی نزدیک نیم قرن است که دو چشم و يك دست خود را از دست داده و این یادگار دوران مبارزات چریکی او در پیش از انقلاب است که 9 ماه دیگر، سالگرد پنجاهمین سال این اتفاق دردناک برای او است. زمانی که در خانه تیمی مشغول ساختن بمبی دست‌ساز بود و بمب در دستانش منفجر می‌شود و حاصلش، از دست دادن دو

چشم و يك دست براي او ميشود. اتفاقي كه اگر براي هر كس ديگر مي‌افتاد، بي‌ترديد آن فرد را به حاشيه مي‌برد، ولي براي لطف‌الله ميثمي، انگار نه انگار كه اتفاقي رخ داده باشد و همچنان فعال و تاثيرگذار باقي مانده تا امروز. او كه در سال 1340 و در بيست و يك سالگي، به عنوان يكي از جوان‌ترين و بلكه جوان‌ترين فرد موثر در تاسيس «نهضت آزادي ايران» با مهندس بازرگان، يدالله سحابي، سيد محمود طالقاني و احمد صدر حاج سيدجواني شريك بود. نقشي كه هم به دليل هوش و فراست شگرف و هم دقت نظر و صداقت و ايمان مثال زدني به دست آورده بود. دانش‌آموخته مهندسي نفت كه براي تحصيلات تكميلي از سوي شركت نفت به امريكا اعزام شده بود ولي براي شركت در مبارزات چريكي به ايران بازگشت، با حنيف‌نژاد پيوند خويشاوندي برقرار كرد و به عضويت مجاهدين خلق در آمد و سال 1350 به زندان افتاد و پس از دستگيري به دليل آن ماجراي انفجار بمب، دستگير و به اعدام محكوم شد و تا آستانه انقلاب 57 كه با يك درجه تخفيف به حبس ابد محكوم شده بود، در زندان ماند تا به همراه سيد محمود طالقاني و آيت‌الله منتظري از زندان رهايي يافت.

اما اينكه پس از اين همه رنج و سختي، همچنان فعال و اميدوار بماند، نشريه «راه مجاهد» و سپس «چشم‌انداز ايران» را منتشر كني، هر دو نشریه‌ات بارها توقيف شود و پس از رفع توقيف دوباره از نو دست به كار شوي و باز هم آن را به سياق گذشته منتشر كني، واقعا اتفاقي ويژه است. من كه نمي‌دانم چگونه از پس اين همه كار بر مي‌آيد و چگونه در 83 سالگي، همچنان خستگي‌ناپذير به نوشتن و منتشر كردن ادامه مي‌دهد، ولي از همه اينها مهم‌تر، اين رسم دوستي او است كه مرا به حيرت مي‌آورد. اينكه كافي است يك بار با تو دست بدهد، صدايت را بشنود، با همان دست سالمش بر چهره‌ات دست بگذرد تا ديگر هيچ وقت تو را فراموش نكند. اينكه با همه آنهايي كه آشنا شده، براي هميشه رفيق مي‌ماند و يادشان را عزيز مي‌دارد. اين را قبل از اينكه با ميثمي برخورد كنم از ديگراني شنیده بودم، ولي آن را به پاي اغراق در رفاقت مي‌گذاشتم تا آنكه براي خودم پيش آمد. از سعادت و بختياري من بود كه يك سال در نمايشگاه كتاب، غرفه مشتركی با «نشر صمدیه» داشتيم. جناب ميثمي، هر روز به غرفه مي‌آمد و به ميمنت حضورش، غرفه ما هميشه از دوستانارانش پر بود. پس از آن بود كه در هر ديدار و در همه اين سالها، حتي اگر مدتها از ملاقات قبليمان مي‌گذشت، تا صداي مرا ميشنيد و قبل از اينكه من سلامش كنم، پيشدستي مي‌كرد و مي‌گفت: «سلام مهرداد» و مرا به حيرت مي‌انداخت. اينكه چه راحت با ديگران دوست ميشود و به خاطرشان مي‌سپارد. ميثمي؛ لطف‌الله ميثمي، مردی باهوش و يگانه، چريك و دوستدار مردم.

عمرت دراز باد اي چريك دوستي.

منبع: روزنامه اعتماد 15 آذر 1402 خورشیدی